



ماهیت حقوقی دکترین حاشیه مجاز تفسیر

مریم احمدی نژاد^۱ / یاسر امین‌الرعايا^۲

^۱ مریم احمدی نژاد، عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س) m.ahmadinejad@alzahra.ac.ir
^۲ یاسر امین‌الرعايا، پژوهشگر حقوق بین‌الملل و مدرس دانشگاه aminroaya.yaser@gmail.com
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۰ تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۴/۳۰)

چکیده

مقاله حاضر که ناظر بر نوعی پژوهش توصیفی است، بیان می‌کند که در نظام اروپایی حقوق بشر، هرگاه تعهد به حقوق مندرج در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر منافع ضروری دولت‌های عضو این کنوانسیون و حاکمیت آنها را به مخاطره بیندازد، دکترین حاشیه مجاز تفسیر دولت‌ها با اعطای اختیاراتی به دولت‌های عضو به‌عنوان چتری حمایتی برای حفظ منافع ضروری آنها اقدام می‌کند. با تحلیل آرای دیوان اروپایی حقوق بشر و نیز دقت در شرایطی که دولت‌های عضو کنوانسیون می‌توانند از دکترین حاشیه مجاز تفسیر استفاده کنند، این موضوع مشخص می‌شود که حاشیه مجاز تفسیر، همراه با اصول حاکم بر آن، عملی «تفسیری» محسوب می‌شود. البته باید توجه داشت که هرچند این عمل تفسیری اختیاراتی را برای تفسیر مواد کنوانسیون اروپایی برای دولت‌های عضو کنوانسیون ایجاد می‌کند، ولی به استناد اصل «ممنوعیت تفسیر یکجانبه معاهدات بین‌المللی» دیوان اروپایی حقوق بشر وظیفه نظارت بر اختیارات داده‌شده به دولت‌های عضو کنوانسیون را برای جلوگیری از نقض مفاد کنوانسیون به‌عهده دارد. به‌عبارت دیگر، حق به اختیار داده‌شده نامحدود نیست، بلکه اختیارات تفسیری دولت‌ها گام به گام با نظارت دیوان اروپایی حقوق بشر پیش می‌رود. همچنین درباره مطابقت این اقدام انجام‌شده با روش‌های تفسیر معاهدات که مهم‌ترین آن همانا روش تفسیر غایی، ذهنی و یا متنی است، به‌نظر می‌رسد به‌دلیل استنادهای فراوان دیوان اروپایی به موضوع و هدف کنوانسیون، این نهاد قضایی هنگام اعمال دکترین حاشیه مجاز تفسیر، تمایل بیشتری به تفسیر «غایی» دارد.

▪ واژگان کلیدی:

دکترین حاشیه مجاز تفسیر، ماهیت حقوقی، تفسیر، دولت، دیوان اروپایی حقوق بشر

مقدمه

امروزه باید پذیرفت که دولت‌ها در رویارویی با برخی معاهدات بین‌المللی و برای تأمین منافع ضروری خود، دارای حق آزادی عمل هستند؛ موضوعی که ضرورت وجود آن در بین دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، پیشتر احساس شد؛ لذا در صورت تعارض منافع دولت‌های عضو با مفاد این کنوانسیون در شرایط خاص، دکتترین حاشیه مجاز تفسیر^۱ ضمن به رسمیت شناختن تنوع و تفاوت سیستم‌های حقوقی و قانونی در تمام دولت‌های عضو، چارچوبی قانونی از حقوق و اختیاراتی که ممکن است در سطح ملی توسعه داده شوند، را مشخص کرده و با در نظر گرفتن این اختیارات، هر دولتی می‌تواند در این چارچوب قانونی ضمن پایبندی به مفاد کنوانسیون، از منافع ضروری خود نیز محافظت کند. در نتیجه دکتترین حاشیه مجاز تفسیر از طریق ایجاد اختیارات مجاز در پذیرش و اجرای کنوانسیون، تعادلی بین التزام به مفاد کنوانسیون و حفظ منافع ملی هر دولت برقرار کرده است. مقاله حاضر با مفروض گرفتن این حق برای دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که ماهیت حقوقی اقدام دولت‌های عضو کنوانسیون در اعمال دکتترین حاشیه مجاز تفسیر چیست؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه این مقاله که با رویکرد توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسناد معتبر بین‌المللی نوشته شده است، بر این پایه استوار است که «ماهیت حقوقی دکتترین حاشیه مجاز تفسیر یک عمل تفسیری است، لذا دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر علاوه بر رعایت استانداردهای دکتترین حاشیه مجاز تفسیر می‌بایست اصول و قواعد حاکم بر تفسیر معاهدات بین‌المللی و نیز روش‌های تفسیری حاکم بر آن، مانند توجه به موضوع و هدف معاهده و همچنین استانداردهای اعمالی از سوی دیوان اروپایی، مانند ضرورت، مشروعیت هدف، تناسب، و... را رعایت کنند». در این راستا این مقاله ضمن تشریح معنا و مفهوم دکتترین حاشیه مجاز تفسیر، به بررسی ماهیت و همچنین روش تفسیر معاهدات بین‌المللی

^۱. Doctrine of Margin of Appreciation

در دکتترین حاشیه مجاز تفسیر می‌پردازد و در ادامه نقش دیوان اروپایی حقوق بشر را در مسائل مربوط به دکتترین، از جمله تعیین نوع دکتترین مجاز تفسیر، مطابقت اقدامات انجام‌شده با استانداردهای قانونی، و... بررسی خواهد کرد^(۱).

۱. دکتترین حاشیه مجاز تفسیر

معانی بسیاری از سوی حقوقدانان بین‌المللی برای «دکتترین حاشیه مجاز تفسیر» دولت‌ها مطرح شده است، به‌گونه‌ای که عده‌ای این دکتترین را به‌مثابه طیف وسیعی از اختیارات^۱ که دیوان اروپایی حقوق بشر به مقامات دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی در ارزیابی واقعیت‌های یک پرونده واگذار می‌کند، در نظر می‌گیرند. (Christoffersen, 2009: 236)؛ گروهی دیگر از پژوهشگران مانند مورات^۲ تأکید می‌کنند که اصطلاح «دکتترین حاشیه مجاز تفسیر» به اختیارات داده‌شده به دولت‌ها اشاره دارد، زیرا آنها ارزیابی شرایط واقعی و اجرای مقررات برشمرده‌شده در کنوانسیون را به‌عهده دارند (Tümay, 2008: 201).

دسته دیگری از مفسران از جمله مریلز^۳ بدون انجام این تفکیک، از آن به‌عنوان «حوزه‌ای برای تشخیص و اختیار» یاد می‌کنند (Merrills, 1993: 151). تاکاهاشی^۴ با تمرکز بر همین معنای دکتترین، آن را به‌عنوان «آزادی عملی که دولت‌ها در اجرای مقررات معاهده از آن برخوردار می‌شوند»، تعریف می‌کند (Takahashi, 2002: 2).

با توجه به مجموع تعریف‌های بالا می‌توان گفت، درحقیقت دکتترین حاشیه مجاز تفسیر با دادن آزادی عمل و اختیار به دولت‌ها از یک‌سو اطمینانی در راستای حمایت از حاکمیت و منافع ملی آنها ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، این موضوع را اثبات می‌کند که پایبندی به معاهدات بین‌المللی در عین احترام به منافع ملی دولت‌ها، امکان‌پذیر است^(۲) (European Court of Human Rights, 2010: 17)؛ بنابراین دکتترین حاشیه مجاز تفسیر تنها در شرایط بسیار استثنائی و آن هم به‌صورت بسیار محدود، ایفای نقش می‌کند

¹. Range of Discretion

². Murat.

³. Merrills

⁴. Takahashi

(Kratochvíl, 2011: 324) و این شرایط استثنائی هنگامی است که متعهد بودن به حقوق گنجانده شده در معاهده موجب در معرض خطر قرار گرفتن منافع ملی دولت‌ها و حاکمیت آنها شود^(۳).

۲. دکترین حاشیه مجاز تفسیر به عنوان یک عمل تفسیری

در مورد ماهیت دکترین حاشیه مجاز تفسیر، بحث‌های زیادی مطرح شده است؛ به گونه‌ای که عده‌ای از اندیشمندان، ماهیت دکترین حاشیه مجاز تفسیر را به عنوان یک «تکنیک و شیوه»^۱ و عده‌ای دیگر آن را به مثابه «فن بیان» توصیف می‌کنند (Crema, 2010: 696)، ولی آنچه مورد پذیرش اکثریت حقوقدانان است، این موضوع است که حاشیه مجاز تفسیر همراه با اصول حاکم بر آن، عملی «تفسیری»^۲ محسوب می‌شود (Arnardóttir, 2003: 60-64). این موضوع در قضیه هندساید، مورد تأکید قرار گرفت؛ به طوری که در آن قضیه، دیوان اروپایی حقوق بشر بر تفسیری بودن دکترین تأکید کرد (Handyside v. United Kingdom, 1976: para 48). البته با توجه به اینکه دولت‌های عضو کنوانسیون از دکترین حاشیه مجاز تفسیر در شرایطی استفاده می‌کنند که در اجرای مفاد کنوانسیون دچار محدودیت‌هایی شوند - به عنوان نمونه به دلیل قرار گرفتن در شرایط خاص و بحرانی - لذا در دکترین حاشیه مجاز تفسیر، تفسیر با اجرا درهم می‌آمیزد و معمولاً زمانی که صحبت از دکترین می‌شود، موضوع تفسیر و اجرا به طور هم‌زمان مطرح می‌شود، تا جایی که به نظر نگارندگان، می‌توان گفت، دکترین حاشیه مجاز تفسیر به عنوان عمل «تفسیر در مقام اجرا» مطرح است.

همچنین باید توجه داشت، معرفی ماهیت دکترین حاشیه مجاز به عنوان عملی تفسیری، بر اختیارات دولت‌ها بسیار تأثیرگذار است؛ به این معنا که دولت‌ها باید هنگام ارزیابی و تفسیر کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی، مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به عنوان یک معاهده بین‌المللی، علاوه بر رعایت استانداردهای این دکترین که در ادامه این مقاله به توضیح هریک از آنها خواهیم پرداخت، اصول حاکم بر تفسیر معاهدات بین‌المللی^(۴) از جمله ممنوعیت تفسیر

^۱. Technique

^۲. Interpretation

یکجانبه معاهدات بین‌المللی را نیز رعایت کنند (Tümay, 2008: 214). این موضوعی است که دیوان اروپایی حقوق بشر نیز بر آن تأکید کرده است. این مرجع قضائی در «قضیه الادسانی» تأکید می‌کند که، کنوانسیون می‌بایست در پرتو قواعد حاکم بر کنوانسیون حقوق معاهدات، تفسیر شود (Al Adsani v. UK, 2001: para 55) و یا در قضیه «وایتلد لیتوا»^۱ به رعایت اصول کلی حاکم بر ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات برای تفسیر و مشخص شدن مفهوم واژه‌ها تأکید می‌کند (Witold Litwa v. Poland, 2000: para 57-58).

بنابراین اگرچه هریک از طرف‌های یک معاهده بین‌المللی همچون کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، براساس حاکمیت و شخصیت حقوقی مستقلی که از آن برخوردارند، حق دارند معاهده‌ای را که خود، طرف آن هستند در هنگام اجرا تفسیر کنند، ولی چنین تفسیری قابلیت استناد علیه سایر متعاهدان را ندارد؛ تا جایی که اگر این عمل با سوءنیت همراه باشد، موجبات مسئولیت بین‌المللی عامل تفسیر را نیز فراهم می‌سازد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۸: ۱۵۶)؛ بنابراین، ضروری است که تفسیر انجام‌شده از سوی هریک از طرفین، توسط مراجع قضایی و داوری، مورد تحلیل و نظارت قرار گیرد.

شایان ذکر است که این موضوع، بارها در قضیه‌های مطرح‌شده درباره دکترین حاشیه مجاز تفسیر، مورد تأکید دیوان اروپایی حقوق بشر قرار گرفته است؛ برای مثال، در قضیه هندساید، دیوان تأکید می‌کند: «حق به اختیار اعطاء شده نامحدود نیست، بلکه اختیارات تفسیری دولت‌ها گام به گام با نظارت دادگاه اروپایی حقوق بشر پیش می‌رود (Handyside v. United Kingdom, 1976: para 48-49).

پس از بیان این موضوع که دولت‌ها باید هنگام اعمال اختیارات خود اصول و قواعد حاکم بر تفسیر معاهدات بین‌المللی را نیز رعایت کنند، این پرسش مطرح می‌شود که این عمل تفسیری انجام‌شده توسط دولت‌ها مطابق با کدام‌یک از روش‌های تفسیر معاهدات بین‌المللی است^(۵).

^۱. Witold Litwa

۲-۱. تفسیر غایی

نخستین روش، روش تفسیر غایی^۱ است که مبتنی بر تفسیر براساس موضوع و هدف یک معاهده می‌باشد (Jonas and Saunders, 2010: 578). روش مورد بحث بر این فرض استوار است که با توجه به اینکه هر معاهده‌ای در پرتو تحقق اهداف اقتصادی، اجتماعی، و... خاصی تدوین و منعقد می‌شود، لذا هدف این تفسیر، فهمیدن اهدافی است که آن معاهده برای تحقق آن انعقاد یافته است. تفسیر غایی به موجب قسمت پایانی بند ۱ ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین که بیان می‌دارد: «یک معاهده براساس حسن نیت... و در پرتو موضوع و هدف معاهده تفسیر خواهد شد»، به رسمیت شناخته شده است. لازم به یادآوری است که با بررسی آرای صادر شده دیوان اروپایی حقوق بشر، مشخص می‌شود که این نهاد قضایی بر استفاده از این روش تفسیری تأکید دارد؛ به گونه‌ای که برای مثال، تقریباً در تمام قضاوت‌های انجام شده، تفسیر مبتنی بر هدف و موضوع معاهده با قید شدن عبارت‌هایی که موضوع و هدف کنوانسیون اروپایی حقوق بشر محسوب می‌شوند، مانند «حمایت از انسان»، «حفظ و ترویج آرمان‌های یک جامعه دموکراتیک»، و... مورد تأکید قرار گرفته است (Harris, O'Boyle and Bates, 2009: 5-6).

۲-۲. تفسیر ذهنی و یا تاریخی

دومین روش، روش تفسیر ذهنی یا تاریخی^۲ معاهدات است؛ به این معنا که از آنجاکه معاهده ناشی از توافق صریح دو یا چند اراده است، به همین دلیل، در تفسیر آن باید به قصد و نیت طرفین پی برد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۸: ۱۷۱). برای پی بردن به قصد و نیت طرفین یک معاهده، علاوه بر متن معاهده که می‌تواند به آشکار شدن قصد و نیت کمک کند، مؤلفه‌های مهم‌تری را نیز می‌توان یافت (Mcrae, 2002: 216). یکی از بهترین اسنادی^(۶) که در کنار متن یک معاهده می‌تواند به پی بردن به قصد و نیت طرفین کمک

^۱.Teleological Interpretation.

^۲.Subjective or Historical Interpretation

کند، سندهای رسمی مذاکرات^۱ است (Aryal, 2003: 16). کنوانسیون حقوق معاهدات در ماده ۳۲ خود اجازه استفاده از این سند را تنها به عنوان وسایل مکمل تفسیر^۲ داده است؛ به این معنا که استفاده از این اسناد، تنها هنگامی مجاز است که به منظور تأیید معنای برگرفته شده از اجرای ماده ۳۱ باشد. به عبارت دیگر، تعیین معنای معاهده در صورتی مجاز است که تفسیر آن براساس ماده ۳۱، الف) معانی مبهم یا بی مفهومی القا کند؛ یا ب) منجر به نتیجه‌ای شود که آشکارا بی مفهوم یا نامعقول باشد. البته با توجه به اینکه یکی از اصول مهم دکترین حاشیه مجاز تفسیر «اصل تفسیر پویا^۳» است^(۷) و به موجب این اصل، واژه‌ها و مفاهیم مورد استفاده باید در پرتو دیدگاه‌های موجود در جامعه دموکراتیک امروزی تفسیر شوند، لذا به نظر می‌رسد استفاده از این روش تفسیری در دکترین حاشیه مجاز تفسیر دولت‌ها، جایگاهی نداشته باشد (Johnston and others v Ireland, 1986: para 52).

۳-۲. تفسیر متنی

سومین روش تفسیری، روش تفسیر متنی^۴ است. این نوع تفسیر که به معنای تفسیر از طریق مراجعه به متن است، برای دستیابی به معنای معمولی و یا فنی یک عبارت ایجاد شده است. در حوزه داخلی دولت‌ها، تفسیر متنی از ارزش بسیاری برخوردار است، زیرا توسط قانونگذار انجام می‌شود و مردم و قضات محاکم، آن را مورد استفاده و استناد قرار می‌دهند (Summers and Maccormick, 1991:534)، ولی در سطح بین‌المللی این روش بارها توسط محاکم قضایی بین‌المللی مورد انتقاد قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه، دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه جانستون^۵ ادعان داشته است که اگر این روش تفسیری در مورد ماده ۱۲ کنوانسیون اروپایی مورد استفاده قرار گیرد، با کمک این روش تفسیری هیچ‌گونه حقی به طلاق را نمی‌توان از ماده ۱۲ کنوانسیون استنباط کرد (Johnston and others v Ireland, 1986: para52). با توجه به ادله یادشده و استنادهای فراوان

¹. Travaux Préparatoires Official Record of a Negotiation

². Supplementary Means of Interpretation

³. Evolutive Interpretation

⁴. Textual Interpretation

⁵. Johnston

اروپایی حقوق بشر به موضوع و هدف کنوانسیون اروپایی در آرای صادر شده خود، به نظر می‌رسد این نهاد قضایی هنگام اعمال دکترین حاشیه مجاز تفسیر تمایل بیشتری به «تفسیر غایی» دارد.

۳. نقش دیوان اروپایی حقوق بشر در دکترین حاشیه مجاز تفسیر

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، هرچند دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر حق دارند مفاد این کنوانسیون را برای حفظ منافع ضروری خود تفسیر کنند و به عبارت دیگر، برای هر یک از این دولت‌ها حق اعمال حاشیه مجاز تفسیر در نظر گرفته شده است، ولی با توجه به ممنوعیت تفسیر یکجانبه، چنین تفسیری قابلیت استناد علیه سایر اعضا را ندارد؛ بنابراین تفسیر انجام‌شده از سوی هر یک از دولت‌ها توسط دیوان اروپایی مورد تحلیل و نظارت قرار می‌گیرد. در این چارچوب دیوان اروپایی حقوق بشر^۱ به‌عنوان نخستین دیوان بین‌المللی که حق رجوع به دکترین را به رسمیت شناخته (Legg, 2012: 3) سازوکاری را ایجاد کرده است که اختیارات داده‌شده به مقامات ملی^(۸) درباره حقوق کنوانسیون را به‌دقت بررسی می‌کند^(۹).

۳-۱. نظارت بر تفسیر و ارزیابی دولت‌ها از معاهدات و نحوه اجرای آن

همان‌گونه که گفته شد، هرچند براساس دکترین حاشیه مجاز تفسیر، دولت‌های عضو کنوانسیون در تفسیر و اجرای مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر دارای اختیار و آزادی عمل هستند، ولی باید توجه داشت که اختیارات داده‌شده به این دولت‌ها، نامحدود نیست (Smith, 2013: 98)؛ از این رو دیوان اروپایی، مسئول کسب اطمینان از رعایت تعهدات مورد پذیرش دولت‌ها در کنوانسیون در هنگام تفسیر است؛ به این معنا که دیوان اروپایی، به بررسی این مسائل می‌پردازد که آیا استفاده از اختیارات واگذار شده به دولت‌ها فراتر از «اندازه مورد نیاز»^۲ برای غلبه بر اضطرار پیش‌آمده است؟ Henry, Philip and Ryan,

^۱. European Court of Human Rights (ECtHR)

^۲. Extent Strictly Required

(421: 2008)، آیا ادله ارائه شده برای محدودیت، می تواند در توجیه محدودیت اعمال شده «مرتبط و کافی» تلقی شود؟ و آیا اقدامات محدودکننده، متناسب با اهداف مشروع و مقرر در کنوانسیون بوده است یا خیر؟

دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه ایرلند علیه انگلستان بر این نقش تأکید کرده است. در این پرونده، دیوان بیان می کند: «با توجه به اینکه مسئولیت حفظ حیات ملت، وظیفه دولت است، اولاً حق هر دولت متعاهدی است که تشخیص دهد، حیات ملت او با یک اضطرار عمومی مورد تهدید قرار گرفته است یا خیر و اگر خطری وجود دارد، برای غلبه بر آن، انجام چه اقداماتی ضروری است. مقامات و مراجع ملی به سبب درگیری مستقیم و مستمر با نیازها و ضرورت های مبرم زمان اضطرار، قاعدتاً نسبت به داوران بین المللی در موقعیت مناسب تری قرار دارند، تا هم در مورد ظهور چنین وضعیت اضطراری و هم درباره ماهیت و دامنه تعلیق های ضروری تصمیم گیری کنند» (Ireland v United Kingdom, 1978: 207). دیوان در ادامه می افزاید: «با وجود این، دولت ها در این مورد از اختیارات نامحدودی برخوردار نیستند؛ از این رو، به دیوان که در کنار کمیسیون، مسئول تضمین رعایت تعهدات دولت ها به نحو مقرر در ماده ۱۹ است، اختیار داده شده است که در این باره حکم کند که آیا دولت ها از محدوده ای که بحران و وضعیت اضطراری به شدت اقتضا می کند، فراتر می روند یا خیر؛ بنابراین دکترین حاشیه مجاز تفسیر با نظارت (دیوان) اروپایی همراه است» (Ireland v United Kingdom, 1978: 207).

البته باید توجه داشت که جایگاه دیوان اروپایی حقوق بشر در فرایند حمایت از حقوق بشر به عنوان دادگاه تجدیدنظر و یا دادگاه در وهله چهارم^۱ مربوط به تصمیم هایی که توسط دادگاه های داخلی دولت ها اتخاذ می شود، نیست (Gomien, Harris and Zwaak, 1996: 215). به این معنا که دیوان اروپایی براساس این ادعا که سازمان های داخلی یک دولت، عملی را به اشتباه و یا قانونی را به خطا انجام داده اند، ورود نمی کند مگر اینکه آن نهاد، اعتقاد داشته باشد که آن خطاها منجر به نقض یکی از مواد کنوانسیون شده اند. به عبارت دیگر، دیوان اروپایی حقوق بشر به عنوان یک دادگاه بین المللی، تنها وظیفه حمایت «تکمیلی»^(۱۰) از حقوق بشر را برعهده دارد

^۱. Fourth Instance Court

(Ryssdall, 1996: 24). این وظیفه تکمیلی دیوان به این معنا است که دولت‌ها نیز متعهد به تضمین حق‌های مندرج در کنوانسیون در محدوده جغرافیایی خود هستند، و باید برای جبران هر حق فردی‌ای که در کنوانسیون محترم شمرده شده، ولی نقض شده است، پیش از اینکه افراد به دیوان مراجعه کنند، رسیدگی شود. این موضوع از متن مواد ۱ و ۱۳^(۱۱) کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز دریافت می‌شود و در رویه عملی دیوان نیز بر این جایگاه تأکید شده است؛ به‌گونه‌ای که در قضیه هندساید، دیوان اروپایی خود را دادگاه چهارم تجدیدنظر، و به‌عنوان مکملی برای دولت‌های عضو به‌منظور بررسی نقض حقوق بشری در سطح منطقه‌ای معرفی کرده است (Handyside v. United Kingdom, 1976: para 48).

۲-۳. تعیین نوع دکترین حاشیه مجاز تفسیر

یکی از موضوع‌هایی که در دکترین حاشیه مجاز تفسیر اهمیت زیادی دارد، حوزه اختیار و آزادی عملی است که دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، هنگام رویارویی با هریک از مواد کنوانسیون، از آن برخوردار هستند. طبیعی است که اختیارات دولت‌ها در رویارویی با بعضی از حقوق گنجانده‌شده در کنوانسیون، محدودتر از سایر مواد کنوانسیون است. در چنین زمان‌هایی، دیوان اروپایی حقوق بشر، میزان اختیاراتی که مقامات دولت‌ها در هر پرونده از آن برخوردارند را بررسی می‌کند. از این نظر دیوان در هر پرونده‌ای با توجه به موضوع پرونده و نیز شرایط حاکم بر آن، نوعی از دکترین حاشیه مجاز تفسیر که می‌تواند «موسع»، «محدود» و یا «خاص» باشد را به آن قضیه اختصاص می‌دهد (Visser and Reid, 2013: 483). البته هریک از این اختیارات، تأثیرهای زیادی بر نوع استانداردهای مورد استفاده دیوان و نیز حدود اختیارات دولت‌ها دارد^(۱۲). در این باره بررسی مجموعه قضیه‌های مورد رسیدگی توسط دیوان اروپایی حقوق بشر نمایانگر این مطلب است که دیوان، معمولاً در حوزه‌هایی اقدام به دادن حق به آزادی عمل «موسع»^۱ در قالب دکترین حاشیه مجاز تفسیر به دولت‌ها می‌کند که معمولاً این حوزه‌ها برای حاکمیت کشورها و منافع ملی آنها دارای

¹. Wide Margin of Appreciation.

اهمیت زیادی است و به‌طور سنتی، دولت‌ها در داخل کشور خود به بررسی آنها می‌پردازند. این حوزه‌ها عبارتند از: ضرورت عمومی، منافع اساسی، حفظ امنیت و نظم عمومی، و حمایت از اخلاق و مذهب؛ بنابراین، در چنین زمان‌هایی دیوان با دادن اختیارات موسع، سعی در احترام‌گذاری بیشتری به دولت‌ها دارد. البته باید توجه داشت که این امر به آن معنا نیست که چنانچه موضوعات یادشده مطرح شوند، دیوان حتماً باید به دولت‌ها حق ارزیابی موسع اعطا کند، بلکه اختصاص این حق به دولت‌ها، به شرایط حاکم بر قضیه و همچنین مؤلفه‌های دیگری مانند وجود و یا نبودن اجماع و همچنین هدفی که دولت‌ها برای دخالت در مفاد کنوانسیون در نظر گرفته‌اند نیز بستگی دارد؛ به‌گونه‌ای که از بین ۱۰۸ قضیه‌ای که دیوان در نیم‌سال نخست سال ۲۰۰۹ دکتترین را مورد استفاده قرار داد، تنها در ۳۴ قضیه، دکتترین حاشیه مجاز تفسیر گسترده شناسایی شد و در بقیه قضیه‌ها تنها به دکتترین حاشیه مجاز تفسیر (بدون اینکه همراه با صفتی باشد) اشاره شده است (Kratochvíl, 2011:340).

بر عکس دکتترین حاشیه مجاز تفسیر موسع که معمولاً به منافع ملی دولت‌ها مربوط می‌شود، در دکتترین حاشیه مجاز تفسیر مضیق^۱، دولت‌ها با حوزه‌هایی روبه‌رو می‌شوند که این حوزه‌ها مربوط به حقوق بنیادین بشر هستند (Mowbray, 2012: 634)؛ به‌عنوان نمونه، دیوان اروپایی هنگام بررسی قضیه‌های چاهال^۲ و احمد، ضمن ارائه توضیح‌هایی درباره ماهیت مطلق ماده ۳ کنوانسیون (منع شکنجه) تأکید می‌کند که دولت در مقابل کسی که با خطر شکنجه و بدرفتاری به‌دلیل اخراج قرار می‌گیرد، مسئولیت دارد، زیرا اجرای حقوق موردحمایت ماده ۳ برخلاف دیگر حقوق این کنوانسیون و یا برخلاف منافع عمومی است (Ahmed v. Austria, 1996: para 39)؛ بنابراین از دادن اختیارات گسترده خودداری می‌کند (Chahal v. The United Kingdom, judgment, 1996: para138). همین موضوع در قضیه «ضرب آدم» (Zarb Adami v. Malta, 2006) که در ذیل ماده ۴ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (ممنوعیت برده‌داری و کار اجباری) مطرح شده بود، مورد بررسی دیوان قرار گرفت و در این قضیه، تنها با اعمال اختیارات محدود موافقت شد.

^۱. Narrow Margin of Appreciation

^۲. Chahal

در تعدادی دیگر از قضیه‌های مطرح‌شده، دیوان از دکترین حاشیه مجاز تفسیر «خاص»^۱ استفاده کرده است. در این قضیه‌ها دیوان تنها تعیین می‌کند که آیا اقدامات انجام‌شده در قضیه با مواد کنوانسیون مطابقت دارد یا خیر، بدون اینکه حدود اختیارات دولت‌ها را در برابر آن حق مشخص کند (Kratochvíl, 2011: 340)؛ به‌عنوان نمونه، در «قضیه لاولس» کمیسیون اظهار داشت که دولت در تعیین وجود و یا نبودن وضعیت اضطراری عمومی‌ای که حیات ملت را تهدید می‌کند، دارای «صلاح‌دید خاص» است (Lawless v. Ireland, 1958: Para82). همچنین جدای از کمیسیون اروپایی حقوق بشر، دکترین حاشیه مجاز تفسیر خاص، در قضیه‌هایی مانند «قضیه کوکیناکیس»^۲ علیه یونان، (Kokkinakis v. Greece, 1993: para. 47)، «قضیه تی‌نلی» علیه انگلستان (Tinnelly & Sons ltd and other and mcelduff and others v. u.k , 1998: para.72) و یا در «قضیه انگل» (Engel and others v. Netherlands, 1976: para72) مورد اشاره دیوان اروپایی حقوق بشر نیز قرار گرفته است. البته به‌نظر می‌رسد، پیچیدگی و عدم شفافیت کاربرد دکترین حاشیه مجاز تفسیر خاص از سوی دیوان به اندازه‌ای است که استفاده از «دکترین حاشیه مجاز تفسیر خاص» نه‌تنها سودمند نیست، بلکه باعث ایجاد سردرگمی نیز می‌شود.

۳-۳. میزان مطابقت اقدام‌های انجام‌شده با استانداردهای قانونی

یکی دیگر از وظایف دیوان اروپایی پس از تعیین نوع دکترین، سنجش میزان مطابقت اقدامات انجام‌شده با استانداردهای قانونی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: استاندارد مطابقت با قانون^(۱۳)، هدف مشروع^(۱۴)، تناسب^(۱۵)، ضرورت در یک جامعه دموکراتیک^(۱۶)، معقولیت^(۱۷) و عدم تبعیض^(۱۸) است. در مورد این استانداردها توجه به نکات زیر دارای اهمیت است. نخستین نکته‌ای که درباره استانداردهای دکترین باید مورد توجه قرار گیرد، این است که با توجه به اینکه این استانداردها در طول رسیدگی‌های دیوان اروپایی حقوق بشر ایجاد شده‌اند (Stacy, 2008: 221)، بنابراین، به‌دلیل متغیر بودن، دکترین حاشیه مجاز تفسیر فاقد

¹. A Certain Margin of Appreciation

². Kokkinakis

استانداردهای مشخص و قطعی است. به عبارت دیگر، با دقت در قضیه‌های بررسی‌شده در مورد دکترین حاشیه مجاز تفسیر، روشن می‌شود که نوع استانداردها تنها توسط دیوان مشخص می‌شود و در تجزیه و تحلیل این مرجع قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ برای مثال، در «قضیه گورزلیک»^۱ دیوان اروپایی حقوق بشر در ارزیابی این قضیه، از استاندارد «نیاز مبرم اجتماعی»^۲ برای بررسی آزادی اجتماعات متقاضی استفاده کرد، بدون اینکه مشخص کند، به چه دلیل از استانداردهای دیگر مانند تناسب، و... استفاده نکرده است. دیوان در این قضیه بیان کرد: «در نخستین مرحله، این حق برای دولت‌ها وجود دارد که این مسئله را تفسیر کنند که آیا نیاز مبرم اجتماعی برای اعمال محدودیت در منافع عمومی وجود دارد یا خیر (Gorzelik and Others v. Poland, 2004: 96). همچنین ممکن است، استاندارد مورد استفاده دیوان چیزی غیر از استانداردهای معمول که مورد استفاده قرار می‌گیرند، باشد؛ به عنوان نمونه در «قضیه وینتر وِرپ»، استاندارد مورد استفاده دیوان اروپایی تنها «ارزیابی مدارک»^۳ بود (Winterwerp v. the Netherlands, 1979: 40). نکته دیگر، توجه به این موضوع است که گاهی ممکن است دیوان برای بررسی اختیارات داده‌شده به دولت‌ها، از چندین استاندارد استفاده کند؛ به عنوان نمونه، در قضاوت انجام‌شده در قضیه هندساید علیه انگلستان^۴، دیوان برای بیان محدودیت‌های اعمال‌شده بر هندساید، هم متوسل به استاندارد انطباق با قانون شد و هم هدف مشروعی را که مطابق با شرط‌های هم‌ساز قیدشده در بند ۲ ماده ۱۰ کنوانسیون بود، مدنظر قرار داد و درنهایت، به بررسی این موضوع پرداخت که آیا محدودیت‌های اعمال‌شده بر شاکی در حمایت از اخلاق و عفت عمومی در یک جامعه دموکراتیک^۴ لازم است یا خیر (Handyside v. United Kingdom, 1976: para 45).

درباره نحوه و ترتیب استفاده از این استانداردها نیز ذکر این نکته لازم است که دیوان اروپایی معمولاً هر یک از این استانداردها را به ترتیب زیر مورد استفاده قرار می‌دهد:
نخست بررسی می‌کند که آیا محدودیت‌ها مجاز بوده و یا به وسیله قانون تجویز

¹. Gorzelik

². Pressing Social Need

³. Evaluation of Evidence

⁴. Necessary in a Democratic Society

شده‌اند، سپس وجود یک هدف مشروع را بررسی می‌کند و درنهایت، لزوم انجام اقدامات محدودیتی را در جوامع دموکراتیک مورد بررسی قرار می‌دهد. بر این اساس روشن است که اگر نقضی در یک قضیه با توجه استانداردهای اول و دوم یافت شود، دیوان به کمک استاندارد سوم قضیه را بررسی نمی‌کند. هرچند گرایش دیوان به استاندارد سوم، نسبت به استانداردهای اول و دوم بیشتر است (Takahashi, 2002: 9).

همچنین ذکر این نکته لازم است که به‌طور معمول در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر به‌عنوان یک دادگاه بین‌المللی، و در پرونده‌هایی که دکترین حاشیه مجاز تفسیر «موسع» شناسایی می‌شود، این بررسی‌ها ملایم‌تر است؛ به این معنا که موشکافانه و دقیق نیست؛ بنابراین در این نوع از اعطای اختیارات، هدف استانداردهای مورد استفاده دیوان، تنها بررسی این موضوع است که تفسیر دولت‌ها از کنوانسیون «آشکارا غیرمنطقی» نباشد. برعکس در دکترین حاشیه مجاز تفسیر مضیق، بررسی دیوان بسیار دقیق‌تر خواهد بود و استانداردهای به‌کارگرفته‌شده در راستای مشخص شدن این موضوع خواهد بود که «ضرورت» آن اقدام دولت محرز شود (Kratochvíl, 2011: 354).

البته لازم به یادآوری است که بیان استانداردهای مورد استفاده به‌معنای التزام قطعی دیوان به آنها نیست، به‌گونه‌ای که دیوان می‌تواند برای بررسی اختیارات داده‌شده به دولت‌ها، استانداردهای جدید و خاصی را برای شرایط خاص ایجادشده، اعمال کند؛ بنابراین، اگر دیوان نیازی به استانداردهای جدید احساس کند، خود می‌تواند استانداردهای جدیدی را که متناسب با آن شرایط باشند، ایجاد کند (Kratochvíl, 2011: 356).

در پایان لازم است گفته شود که الزام کشورها به رعایت این استانداردها و اصول، به‌معنای نادیده گرفتن اصول حاکم بر تفسیر معاهدات نیست؛ بنابراین می‌توان گفت، این استانداردها به‌نوعی تکمیل‌کننده اصول حاکم بر تفسیر معاهدات هستند.

نتیجه‌گیری

امروزه در حقوق بین‌الملل، دکترین حاشیه مجاز تفسیر توانسته است با ایجاد فضایی برای مانور دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، هنگام تفسیر مفاد کنوانسیون

اروپایی و به کمک استانداردهایی که از سوی دیوان اروپایی حقوق بشر اعمال می‌شود، ضمن شناسایی حق دولت‌ها در حفظ منافع ضروری، به کمک استانداردهای بررسی، توجه ویژه‌ای نیز به منافع فردی و بهره‌مندی آنها از سطح بیشتری از حمایت‌های گنجانده‌شده در این کنوانسیون‌ها داشته باشد.

در این میان، نقش دیوان اروپایی در جلوگیری از سوءاستفاده از حق آزادی عمل داده‌شده به دولت‌ها براساس دکترین حاشیه مجاز تفسیر و در نتیجه جلوگیری از نقض مفاد معاهدات و درعین حال، احترام به حاکمیت آنها دارای اهمیت است. به دیگر سخن، با توجه به ماهیت تفسیری دکترین حاشیه مجاز تفسیر و نیز به دلیل قاعده ممنوعیت تفسیر یکجانبه، برای دیوان اروپایی این حق ایجاد شده است که بر عمل تفسیری دولت‌های عضو کنوانسیون، نظارت داشته باشد. نتیجه اینکه از یک سو کوتاهی در اعمال نظارت توسط دیوان اروپایی، ویژگی نظام حقوق بین‌الملل را که براساس ممنوعیت تفسیرهای یکجانبه دولت‌ها و نیز التزام آنها به تعهدات بین‌المللی طراحی شده است، خدشه‌دار می‌کند، و از سوی دیگر، این نقش نظارتی دیوان به مثابه اجازه قانونی برای دخالت در حاکمیت دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیست، زیرا این مراجع در چارچوب دکترین حاشیه مجاز تفسیر، اختیارات و آزادی عملی را به دولت‌ها در تفسیر و اجرای تعهدات بین‌المللی داده‌اند و یا به عبارت دیگر، آنها منطقه مشروعی را که دولت‌ها می‌توانند در آن به صورت آزاد فعالیت کنند، تعیین کرده‌اند. لذا این مرجع قضایی، تشخیص و ارزیابی مستقل خود را با تصمیم مقام‌های دولت‌ها جایگزین نکرده و همچنین آنها از بررسی دوباره احکام دادگاه‌های ملی دولت‌ها خودداری نکرده و خویشتن‌داری قضایی از خود نشان می‌دهند، مگر اینکه اعتقاد داشته باشند که آن اختیارات منجر به نقض یکی از تعهدات بین‌المللی شده است. بر این اساس، هنگام طرح یک شکایت، دیوان اروپایی اختیارات داده‌شده در قالب دکترین حاشیه مجاز تفسیر را از این نقطه نظر که آیا اقدام انجام‌شده متناسب است، یا انجام آن عمل به‌عنوان یک نیاز مبرم اجتماعی محسوب می‌شود و ده‌ها پرسش دیگری که این مراجع باید آنها را هنگام نقض تعهدات از سوی دولت‌ها احراز کنند، ارزیابی می‌کنند. نتیجه اینکه به دلیل ممنوعیت تفسیر یکجانبه معاهدات بین‌المللی، مهم‌ترین وظیفه محاکم بین‌المللی

در دکترین حاشیه مجاز تفسیر، نظارت بر اختیارات داده شده به دولت‌ها برای جلوگیری از سوءاستفاده از آن است. بر این اساس، دکترین حاشیه مجاز تفسیر فراهم شده برای دولت‌ها نامحدود نبوده و گام به گام توسط محاکم بین‌المللی مورد نظارت قرار می‌گیرد.

یادداشت‌ها

۱. درباره اینکه آیا غیر از دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، دکترین مجاز تفسیر در نظام حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است یا خیر، گفتنی است که این دکترین در مورد اجرای مفاد کنوانسیون امریکایی حقوق بشر نیز وجود دارد؛ به گونه‌ای که در این کنوانسیون نیز مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، برای دولت‌ها در اجرای مفاد کنوانسیون، اختیار و آزادی عمل وجود دارد. البته با مطالعه پرونده‌های مطرح‌شده در دیوان امریکایی حقوق بشر مشخص می‌شود که در این نهاد برخلاف دیوان اروپایی که پرونده‌های متنوع و متعددی را بررسی کرده است، قضایای ترافعی بسیار محدودتری مطرح شده‌اند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Cesar, 1996: 9).

۲. با دقت در تعریف‌های دکترین حاشیه مجاز تفسیر، مشخص می‌شود که این مفهوم در دو حوزه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. حوزه نخست به بررسی ارتباط میان آزادی‌های فردی و اهداف جمعی و اینکه دولت‌ها تا چه حد در رسیدن به اهداف خود که معمولاً این اهداف همان منافع ملی دولت‌ها است، دارای اختیارات هستند؛ حوزه دوم به میزان قدرت و نیز محدودیت‌های حاکم بر دیوان‌های قضایی بین‌المللی برای بررسی این اختیارات دولت‌ها و یا به عبارت دیگر، رابطه بین این دیوان‌ها مانند دیوان اروپایی حقوق بشر به عنوان یک دیوان بین‌المللی با دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مربوط می‌شود. لذا عده‌ای از اندیشمندان حقوق بین‌الملل برای مشخص کردن مفهوم واقعی دکترین مجاز تفسیر با در نظر گرفتن این دو حوزه، اقدام به تفکیک دکترین به ماهوی و ساختاری کرده‌اند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Letsas, 2006: 709-732).

۳. درباره وجود دکترین حاشیه مجاز تفسیر در معاهداتی به غیر از کنوانسیون‌های حقوق بشری، گفتنی است به دلیل شرایط خاص حاکم بر برخی از معاهدات بین‌المللی و نیز مراجع بین‌المللی، می‌توان وجود دکترین در این معاهدات را برای دولت‌ها احراز کرد؛ از جمله این شرایط را می‌توان وجود «واژه‌های مجهول» در مواد کنوانسیون‌های بین‌المللی دانست. به عبارت دیگر، در عرصه حقوق بین‌الملل، دولت‌ها هنگام تدوین معاهدات، بعضی مفاهیم و واژه‌ها را به گونه‌ای مبهم نگارش می‌کنند تا در هنگام ضرورت، اختیارات و آزادی بیشتری برای حفظ منافع خویش از طریق تفسیر آن مفهوم یا واژه داشته باشند. در این مواقع مراجع بین‌المللی، به مقام‌های داخلی، صلاحیتی برای تفسیر و اعمال دکترین مجاز تفسیر می‌دهند تا دولت‌ها بتوانند با توجه به ابهام موجود به صلاحدید خود در مورد ارزیابی آن واژه یا مفهوم در راستای منافع ضروری خود تصمیم‌گیری کنند. همچنین دلیل دیگری که می‌توانیم به استناد آن قائل به وجود دکترین در معاهداتی غیر از کنوانسیون‌های حقوق بشری باشیم، وجود تعهدات تخییری در عرصه حقوق بین‌الملل است؛ تعهداتی که دولت‌ها به دلیل شرایط خاص حاکم بر آنها، در اعمال و نحوه اجرای آنها، دارای آزادی عمل هستند. درحقیقت، صلاحیت هنگامی اختیاری است که دولت‌ها در امور مشخصی حق تصمیم‌گیری داشته باشند و بتوانند در مورد هر کاری که برای منافع و مصالح

عمومی‌شان صلاح می‌دانند، تصمیم‌گیری کنند؛ برای نمونه، در حوزه تعهدات دولت‌ها در زمینه حقوق دریاها، ماده ۲۱۸ و بند ۵ ماده ۲۴۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها تعهدات تخییری را برای دولت‌ها ایجاد کرده‌اند.

۴. اصولی مانند حسن نیت، انصاف، و رعایت موضوع و هدف.

۵. عده‌ای از حقوقدانان حقوق بین‌الملل به روش‌های دیگری مانند تفسیر عینی، مضیق و یا روش مقایسه‌ای نیز اشاره کرده‌اند، ولی این روش‌های تفسیر به‌عنوان روش‌های فرعی تفسیر محسوب شده و به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرند. برای مطالعه بیشتر در مورد هر یک از این روش‌ها رجوع کنید به: (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۸: ۱۷۴-۱۷۳).

۶. اسناد بسیاری برای پی بردن به قصد و نیت طرفین یک معاهده وجود دارد؛ مانند سیاق، تفسیر جمعی برخی از طرف‌های معاهده، متن معاهده که شامل ضمیمه‌ها و مقدمه نیز می‌شود، هر توافق مؤخر بر معاهده و یا برخی از آنها که به‌نوعی به خود معاهده و یا چگونگی اجرای آن مربوط می‌شوند، و هر قاعده مرتبط با حقوق بین‌الملل.

۷. کنوانسیون به‌عنوان «سندی زنده» برای نخستین بار در قضیه تیرر توسط دیوان اروپایی حقوق بشر مورد استفاده قرار گرفت. هرچند دیوان در این قضیه، ادله کمی را برای توجیه این موضوع بیان کرد، ولی به‌دلیل مفید بودن، این مهم به‌عنوان یک نوآوری در رویه‌های قضایی دیوان محسوب شد؛ به‌گونه‌ای که این نوع تفسیر از مواد کنوانسیون پس از رأی یادشده، بارها مورد استفاده دیوان قرار گرفته است؛ به‌عنوان نمونه، دیوان در رأی «مارکس علیه بلژیک» در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۹ تأکید کرد: «معاهده به‌عنوان یک سند پویا در پرتو شرایط زندگی کنونی قابل تفسیر است...» و یا در قضیه Loizidou دیوان درباره اصل «تفسیر پویا» بیان داشت: «مقررات کنوانسیون را نمی‌توان تنها مطابق با نیت تدوین‌کنندگان آن که بیش از ۴۰ سال پیش بیان شده است تفسیر کرد. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Marckx v. Belgium, 1979: para 41) (Loizidou v Turkey, 1995: para 71).

۸. منظور از مقامات ملی عبارتند از: دولت‌ها، محاکم و دیگر مراجع ملی.

۹. یکی از موضوع‌های بسیار مهم در رسیدگی به یک پرونده توسط محاکم قضایی بین‌المللی به‌ویژه دیوان اروپایی حقوق بشر، اصل «خویشتن‌داری قضایی» محاکم است؛ به این معنا که با توجه به اینکه این محاکم به مقام‌های دولت‌ها درجه‌ای از اختیار (دکترین حاشیه مجاز تفسیر) را در نحوه اجرای تعهدات تخییری بین‌المللی می‌دهد، لذا این مراجع قضایی تشخیص و ارزیابی مستقل خود را با تصمیم مقام‌های دولت‌ها جایگزین نکرده و همچنین از بررسی دوباره تصمیم دادگاه‌های ملی دولت‌ها خودداری می‌کنند و به‌عبارتی، «خویشتن‌داری قضایی» نشان می‌دهند، مگر اینکه اعتقاد داشته باشند، آن اختیارات منجر به نقض یکی از تعهدات بین‌المللی شده است؛

بنابراین ارتباط بین دکترین حاشیه مجاز تفسیر و خویشتن‌داری قضایی تا حدی است که عده‌ای دکترین حاشیه مجاز تفسیر را دکترین خویشتن‌داری قضایی می‌نامند. بر این اساس، «خویشتن‌داری قضایی» نقش دوگانه‌ای را برای محاکم قضایی بین‌المللی ترسیم می‌کند؛ از یک سو این اختیارات را به مراجع قضایی بین‌المللی می‌دهد که به کمک مجموعه‌ای از استانداردهای رسمی، اقدام به تعیین حدود اختیارات دولت‌ها و نظارت بر آنها کند و از سوی دیگر، در چارچوب این استانداردها احترام به اختیارات و اجازه تفسیر دولت‌ها نیز مدنظر قرار گیرد. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Mahoney, 1990: 64-65).

۱۰. اصل برتری محاکم ملی بر محاکم بین‌المللی در روند تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی به‌عنوان یک دیوان دائمی در رسیدگی به جرایمی که جنبه بین‌المللی دارند نیز به‌شکل بسیار مشخص‌تر و واضح‌تر مورد تأکید دولت‌ها قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که در دیوان کیفری بین‌المللی، اصل بر «تکمیلی بودن» صلاحیت دیوان نسبت به محاکم ملی است. این موضوع در مقدمه، ماده ۱ و ماده ۱۷ اساسنامه رم مورد تأکید قرار گرفته است؛ بنابراین، براساس این اصل اساسی، دیوان بین‌المللی کیفری «مکمل» محاکم ملی است، ولی جایگزین یا جانشین محاکم ملی نیست و تنها تحت شرایط خاصی مبادرت به اعمال صلاحیت خواهد کرد. دقیقاً همین رویکرد «تکمیلی» دیوان بین‌المللی کیفری در مورد محاکم دولت‌ها، درباره دیوان اروپایی حقوق بشر در برابر محاکم داخلی دولت‌ها نیز نه‌تنها صدق می‌کند، بلکه با بررسی سیر مذاکرات انجام‌شده درباره دیوان بین‌المللی کیفری مشخص می‌شود که دقیقاً همین سازوکار «تکمیلی» بودن دیوان اروپایی حقوق بشر موجب شد که موقعیت دیوان بین‌المللی کیفری نیز مانند آن دیوان، در برخورد با صلاحیت دولت‌ها تنها نقش «مکملی» داشته باشد.

۱۱. ماده ۱ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر: اعضای معظم متعاقد باید برای هرکس که در قلمرو صلاحیت آن قرار دارد، حقوق و آزادی‌های گنجانده‌شده در بخش یکم این کنوانسیون را تأمین کنند. ماده ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر: هرکس حقوق و آزادی‌های شناخته‌شده‌اش به‌موجب این کنوانسیون نقض شود، باید وسیله احقاق حق مؤثر وی نزد مرجع ملی فراهم شود، هرچند نقض حقوق توسط اشخاصی انجام شده باشد که به اعتبار شغل رسمی عمل کرده‌اند.

۱۲. به‌طور کلی هنگامی که دیوان اروپایی حقوق بشر، حکم به مضیق بودن اختیارات در قضیه‌ای را صادر می‌کند، دولت‌ها می‌بایست «ادله بسیار قوی» در توجیه دخالت انجام‌شده ارائه دهند. همچنین نوع دکترین، بار اثبات دلیل را تغییر می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که در قضیه‌هایی که اختیارات محدودی به دولت‌ها داده می‌شود، بار اثبات برعهده آنها قرار می‌گیرد، برعکس شناسایی دکترین حاشیه مجاز تفسیر موسع، بررسی‌های محترمانه‌ای را از سوی دادگاه موجب می‌شود. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Groenendijk, Guild and Minderhoud, 2003: 38).

۱۳. نخستین بار دیوان اروپایی حقوق بشر از استاندارد مطابقت با قانون در مورد ماده ۱۰ و در قضیه ساندی تایمز استفاده کرد. دیوان در این رأی، بیان می‌کند که دو شرط برای مطابقت با قانون لازم است: نخست اینکه قانون می‌بایست در دسترس باشد و دوم اینکه قانون باید قابل پیش‌بینی باشد. از مجموع این رأی و دیگر آراء می‌توان ویژگی‌های قانون در اعمال محدودیت را به این شرح معرفی کرد: نخست اینکه قانون باید به اندازه کافی قابل دسترس باشد. دوم اینکه قانون باید به گونه‌ای تنظیم شده باشد که به اندازه کافی قابلیت پیش‌بینی را برای شهروندان فراهم کند، و سوم اینکه قانون باید حاوی مقرراتی برای محدود کردن اعمال خودسرانه باشد. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Sunday Times v. United Kingdom, 1979: 49).

۱۴. این استاندارد به این معنا است که هرگونه محدودیت بر حقوق گنجانده شده در کنوانسیون‌ها باید براساس هدف مشروعی باشد که به صراحت در آنها ذکر شده است؛ به عنوان نمونه در مواد ۸-۱۱ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر آنچه به عنوان هدف مشروع معرفی شده به این شرح است: برای حفظ امنیت ملی؛ به منظور حفظ سلامت عمومی؛ برای رفاه اقتصادی دولت؛ برای جلوگیری از بی‌نظمی یا وقوع جرم، برای دفاع از سلامت یا اخلاقیات؛ برای دفاع از حقوق و آزادی‌های دیگران؛ برای حفاظت از نظم عمومی؛ برای دفاع از تمامیت ارضی؛ برای دفاع از حیثیت یا حقوق دیگران؛ برای جلوگیری از افشای اطلاعات دریافتی محرمانه؛ برای تضمین اقتدار و بی‌طرفی قوه قضائیه. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به (Clayton and Tomlinson, 2000: 330).

۱۵. استاندارد تناسب که از استانداردهای مهم محاکم بین‌المللی به‌شمار می‌رود و در حقوق بین‌الملل نیز بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد، به معنای نسبت معقول داشتن بین اقدام اتخاذ شده و موضوع مربوطه است. هنگامی که در مورد کنوانسیون‌ها صحبت از اصل تناسب می‌شود، باید رابطه‌ای منطقی و یا تعادلی منصفانه بین چندین منفعت موجود در حقوق گنجانده شده در کنوانسیون‌ها وجود داشته باشد و یا دقیق‌تر اینکه لازم است بین هدف خاصی که برای آن تلاش می‌شود و شیوه‌ای که برای رسیدن به آن هدف استفاده می‌شود، رابطه معقولی وجود داشته باشد. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (Mowbray, 2010: 308).

۱۶. در این استاندارد، ضرورت هر محدودیتی باید با توجه به دلایل موجه آن محدودیت در نظر گرفته شود، به عبارت دیگر، محدودیت نباید تنها موجه باشد، بلکه باید برای تأمین هر یک از اهداف مربوطه، در یک جامعه مردم‌سالار، ضروری نیز باشد. در این باره دیوان اروپایی حقوق بشر در تبیین واژه «ضرورت» بیان می‌کند، این واژه نه مترادف با واژه «لازم و ناگزیر» گنجانده شده در ماده ۲(۲) و ۱(۶) است و نه آستانه سخت‌گیرانه واژه «مطلقاً ضروری» گنجانده شده در ماده ۱۵(۱) را دارد. از سوی دیگر واژه «ضروری» آسان‌گیری واژه‌هایی چون «قابل قبول، معمول، مفید، معقول، یا مطلوب» را نیز ندارد. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (رهايي، ۱۳۸۹: ۳۷۸).

۱۷. این استاندارد از استانداردهایی است که ریشه در حقوق اداری دولت‌ها دارد و به این معنا است که محاکم هنگامی می‌توانند در یک تصمیم مداخله کنند که آن تصمیم، به‌اندازه‌ای غیرمعقول باشد که هیچ مقام عاقلی نتواند چنین تصمیمی را اتخاذ کند؛ از این‌رو لازم است که تصمیم دولت‌ها عقلانی باشد.

۱۸. باید بین تفاوت و تبعیض منفی تفکیک قائل شد. کمیته حقوق بشر، تمایز بین تفاوت و تبعیض را روشن‌تر بیان می‌کند. از دیدگاه کمیته، هر تفاوت در رفتاری به‌معنای تبعیض نیست، بلکه اگر معیار این تفاوت، معقول و عینی و هدف آن از نظر میثاق مشروع باشد، تمایز پادشده تبعیض تلقی نمی‌شود.

۱۹. متقاضی در این قضیه ناشر یک کتاب دربردارنده اطلاعاتی در مورد مسائل جنسی برای نوجوانان بود. انتشارات توسط مقامات انگلستان صادره و ضبط شد و هندساید به پرداخت جریمه نقدی محکوم گردید. شاکی استدلال می‌کرد که این عمل به‌مثابه نقض آزادی بیان (ماده ۱۰ کنوانسیون) محسوب می‌شود.

منابع

الف) فارسی

- رهائی، سعید (۱۳۸۹)، *آزادی دینی از منظر حقوق بین‌الملل با نگاهی به رهیافت اسلامی*، انتشارات دانشگاه مفید.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۸)، *حقوق معاهدات بین‌المللی*، گنج دانش، چاپ چهارم.

ب) انگلیسی

- Ahmed v. Austria (1996), European Court of Human Rights, judgment of 17.12.
- Al Adsani v. UK (2001), Judgment of 21 November, European Court of Human Rights.
- Arai-Takahashi, Y. (2002), "The Margin of Appreciation Doctrine and the Principle of Proportionality in the Jurisprudence of the ECHR", **Intersentia**.
- Arnardóttir, O. M (2003), **Equality and Non-Discrimination under the European Convention on Human Rights**, Martinus Nijhoff, The Hague.
- Aryal, R. Sh. (2003), **Interpretation of Treaties: Law and Practice**, New Delhi, Deep & Deep.
- Chahal v. The United Kingdom (1996), European Court of Human Rights, judgment of 15 November.
- Christoffersen, J. (2009), **Fair Balance: Proportionality, Subsidiarity and Primacy in the European Convention on Human Rights**, Martinus Nijhoff.
- Clayton, R., Tomlinson, H. (2000), **The Law of Human Rights**, Oxford.
- Crema, L. (2010), "Disappearance and New Sightings of Restrictive Interpretation(s)", **The European Journal of International Law**, Vol. 21, Martinus Nijhoff Publishers.
- Engel and others v. Netherlands (1976), Series A No. 22, European Court of Human Rights, Judgment of 8 June.
- European Court of Human Rights (2010), **Dialogue between Judges**.
- Gomien, D, John Harris, D., and Zwaak, L, (1996), "Law and Practice of the European Convention on Human Rights and the European Social Charter", **Council of Europe**.
- Gorzelik and Others v. Poland (Grand Chamber) (2004), Judgment of 17 February.
- Groenendijk, C. A., Guild, E, and Minderhoud, P. E. (2002), **In Search of Europe's Borders**.

Handyside v. the united kingdom (1979), European Court of Human Rights, judgment of 7 December.

Harris, D., O'Boyle, M, and Bates, Ed (2009), **Law of the European Convention on Human Rights**, Oxford University Press.

Ireland v. the United Kingdom (1978), Series A no. 25, European Court of Human Rights, judgment of 18 January.

Johnston and others v. Ireland (1986), European Court of Human Rights, 18 December.

Jonas, D S., and Saunders, T. N. , (2010), "The Object and Purpose of a Treaty: Three Interpretive Methods", **Vanderbilt Journal of Transnational Law**, Vol. 43, No.3.

Kokkinakis v. Greece (1993), Application No. 14307/88, European Court of Human Rights ,judgment of 25 May.

Kratochvíl, J. (2011), "The Inflation of the Margin of Appreciation by the European Court of Human Rights", **Netherlands Quarterly of Human Rights**, Vol. 29/3.

Lawless v. Ireland, 1958-9 Y.B. European Court of Human Rights.

Legg, A. (2012), **The Margin of Appreciation in International Human Rights Law: Deference and Proportionality**, Oxford University Press.

Letsas, G. (2006), "Two Concepts of the Margin of Appreciation", **Oxford Journal of Legal Studies**, Vol. 26, No. 4.

Loizidou v Turkey (1995), European Court of Human Rights, Judgement of 23 March.

Mahoney, P. (1990), "Judicial Activism and Judicial Self-Restraint in the European Court of Human Rights: Two Sides of the Same Coin", **Human Rights Law Journal**, Vol. 11.

Marckx v. Belgium (1979), European Court of Human Rights, Judgement of 13 June.

Mcrae, P. (2002), "The Search for Meaning: Continuing Problems with the Interpretation of Treaties", **Victoria University Wellington Law Review**, Vol.33.

Merrills, J. G. (1993), **The Development of International Law by the European Court of Human Rights**, Manchester University Press.

Mowbray, A (2010), "A Study of the Principle of Fair Balance in the Jurisprudence of the European Court of Human Rights", **Human Rights Law Review**, Vol.10, No.2.

Mowbray, A. (2012) **Cases, Materials, and Commentary on the European Convention on Human Rights**, Oxford University Press.

Ryssdall, M. (1996), "The Coming of Age of the European Convention of Human Rights", **European Human Rights Law Review**, Vol. 18.

Smith, R. (2013), **Textbook on International Human Rights**, Oxford University Press.

Stacy, H. (2008), **Human Rights for the 21st Century: Sovereignty, Civil Society, Culture**, Stanford University Press.

Steiner Henry, J., Philip, G., and Ryan, A. (2008), **International Human Rights in Context**, Oxford University Press.

Summers, R. S., and Maccormick, D. N. (1991), **Interpreting Statutes: A Comparative Study**, Dartmouth Pub Co.

Sunday Times v. The United Kingdom (1979), European Court of Human Rights, judgment of 26.04.1979.

Tinnelly & Sons ltd and other and mcelduff and others v. u.k (1998), European Court of Human Rights, Judgment 10 July.

Tümay, M. (2008), "Margin of Appreciation Doctrin Develop by the Case Law of The European Court of Human Rights", **Ankara Law Review**, Vol. 5, No. 2.

Visser, D., and Reid, E. (2013), **Private Law and Human Rights**, Edinburgh University Press.

Winterwerp v. the Netherlands, Application No. 6301/73 (1979), European Court of Human Rights, Judgment of 24 October.

Witold Litwa v. Poland (2000), European Court of Human Rights, judgment of 4 April.

Zarb Adami v. Malta (2006), European Court of Human Rights, judgment of 20.09.2006.